

کرامت‌های مولود مقدس



حجت‌الاسلام مجید جعفریروز دین‌پژوه

سوره قیل اشاره به داستان ابرهه و لشکرکشی او به سوی خانه خدا دارد که در نهایت، خداوند متعال با فرستادن دسته‌های پرتدگان(طیر ابابیل)، معجزه‌ای واضح را به نمایش گذاشت و قداست مکه بیش از پیش شد. حال در این خانه مقدس نزد عرب، معجزه‌ای دیگر رخ می‌دهد و دیوار این خانه ترک برمی‌دارد و فرزندِی در این خانه به دنیا می‌آید. این «مولود مقدس» که وجود مبارک حضرت امیرالمؤمنین(ع) بود، نزد اهل مکه به‌عنوان یک«قدیس» شناخته شد که خداوند متعال ایشان را در کنار خود در آیه آخر سوره رعد به‌عنوان شاهد رسالت پیامبر(ص) معرفی می‌کند.

اکنون داستان تولد این «مولود مقدس» را از زبان شاهد عینی ماجرا مطالعه کنیم: یزید بن قَعنب گوید: من و عباس بن عبد المَطَّلَب و گروهی از تیره عبد العُزَی، در کنار خانه کعبه نشسته بودیم، ناگهان دیدیم فاطمه بنت اسد، مادر بزرگوار امیرالمؤمنین(ع) در حالی که از حمل او ۹ ماه می‌گذشت و آثار وضع حمل در او نمایان بود، از دور پیدا شد و دست به دعا برداشت و عرض کرد: «پروردگارا، من به تو و خانه را تجدید بنا کرده تصدیق می‌کنم و به آن اعتراف دارم. خدایا به حق بانی این خانه و این مولودی که در رحم دارم، تو را سوگند می‌دهم که سختی ولادت او را بر من آسان فرما». یزید بن قَعنب گوید: دیدم دیوار خانه خدا باز شد و شکاف برداشت و فاطمه از آن شکاف به درون خانه کعبه رفت و دیوار به حال اول برگشت؛ جماعتی که در آن جا بودیم، برخاستیم تا قفل در را باز کنیم، اما قفل باز نشد، از آن جاقه‌میدیم که این شکافتن دیوار، به امر پروردگار بوده و این کرامتی است که خداوند متعال، به آن بانوی باکرامت و فرزندش اختصاص داده است. سه روز از این ماجرا گذشت و در روز چهارم، فاطمه دختر اسد در حالی که مولود مقدس را به روی دست داشت، از خانه خدا بیرون آمد و گفت:

«بی‌گمان من از زنان با ایمان دوران گذشته برتری یافته‌م؛ چرا که آسبه دختر مُرَاحِم، خاوند را در مکانی به شکل پنهانی پرستش کرد که خداوند دوست نداشت جز در حال اضطراب در آنجا پرستش شود؛ یعنی خانه فرعون که مهد کفر و ستمگری بود و مریم دختر عمران که به هنگام ولادت مسیح، به فرمان خداوند، از بیت‌المقدس و عبادتگاهش خارج شد و مسیح را به دنیا آورد و از درخت خرما می‌خشکید که آن را تکان داد، خرماي تازه خورد، اما من به فرمان خداوند، به خانه کعبه داخل شدم و از میوه های بهشتی خوردم و پس از پایان حمل که خواستم از آنجا خارج شوم، هانفی مرا صدا زد که این مولود مسعود را، «علی» نام بگذار؛ چرا که خداوند علیّ اعلی می فرماید: «من نام او را از نام خویش برگزفتم و او را به ادب خاص خود تربیت کردم و بر دانش عمیق خویش او را واقف ساختم؛ اوست که در آینده نه چندان دور، خانه ام را از وجود بت‌ها پاک می‌کند و آنها را می‌شکند و پرشت بام خانه ام پس از شکستن بت‌ها، حکومت توحید را اعلام می‌کند و مرا خالصانه می‌ستاید. خوشحال و شادمان باد آن کس که او را دوست داشته باشد و فرمانش را اطاعت کند و تیره روز باد آن کس که با او دشمنی ورزد و از فرمانش سرپیچی کند».

مفضّل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق(ع) می فرمود: «هنگامی که رسول خدا(ص) متولد شد، سفیدی مملکت فارس و کاخ های شام برای (مادرش) آمنه، نمایان شد. فاطمه بنت اسد (مادر امیرالمؤمنین) خندان و شادان نزد ابوطالب(پدر حضرت علی علیه‌السلام) آمد و آنچه را آمنه گفته بود به او رخسار داد. ابوطالب گفت: «از این تعجب می‌کنی؟ همانا تو هم آبتن شوی و وصی و وزیر او را به دنیا آوری». آری، حضرت علی(ع) روز جمعه، سیزدهم ماه رجب، سی سال پس از عام الفیل، در خانه کعبه، رجب به جهان گشود و این فضیلت، مخصوص آن حضرت است چرا که کسی غیر از او، در خانه کعبه نه پیش و نه پس از او متولد نشده است.

روزی که حضرت علی(ع) دیده به جهان گشود، از عمر بر برکت رسول خدا(ص) سی سال گذشته بود، پیامبر او را بسیار دوست می‌داشت و به مادرش فاطمه بنت اسد دستور داد تا گهواره او را نزدیک بسترش قرار دهد. پیامبر رحمت(ص) شخصاً بصره او را به عهده گرفت و به دست مبارکش او را می‌شست و به هنگام خواب گهواره اش را تکان می‌داد و در بیداری با او سخن می‌گفت و بر سینه اش او را جای می‌داد و می‌گفت: «این مولود عزیز، برادر، ولیّ امور، پشتیبان، ذخیره، پناهگاه، برگزیده، داماد، وصیّ، شوهر دخترم، امین بر وصیت‌ها و خلیفه من است.»

۳۸



ارکان زیست مؤمنانه در سیره و کلام علوی به روایت یک نویسنده و دانشمند اهل سنت

صدای رسای انسانیت

✦ **عبد کدرالکریم اشتر** ✦

ترجمه: رضا اسماعیل زاده

در آغاز سخن، این نکته را تذکر می‌دهم که من به‌عنوان کسی که به اتحاد صفوف مسلمانان عقیده دارم، به نهج البلاغه می‌نگرم؛ چرا که از یک سو این کتاب را می‌خوانم و از سویی دیگر، وضع عرب و مسلمانان را می‌بینم، همان‌گونه که دیگر اندیشمندان می‌بینند و همان‌سان که امام‌امیرالمؤمنین می‌دید و در خطبه‌اش اشاره می‌فرمود. همان خطبه‌ای که از دیوار عصرها گذشته و به دست ما رسیده است و با این همه، گویی حضرتش امروز سخن می‌گوید و فقط به ما خطاب می‌کند: «ای مردمی که کالبدهای شما در کنار هم است، ولی خواسته‌های پراکنده دارید... شما که از خانه و حیثیت خود دفاع نمی‌کنید، چگونه از خانه‌های دیگران (اشاره به جهاد) دفاع خواهید کرد؟ (خطبه ۲۹).

■ **انسان‌وانسانیت‌ازنگاه‌علی(ع)**

بر این اساس، تصمیم گرفتم که موضوع «انسان و انسانیت» را در نهج‌البلاغه پیگیری کنم. اندیشه‌ای در ذهن من شکل گرفت وتبلور یافت وتمام فکرم را به خود مشغول داشت و آن توجه به ذات و شخصیت وحقیقت انسان در این کتاب است. در تمام زوایای این کتاب، اراده سرنوشت ساز انسانی، محور و موضوع بحث قرار گرفته، به گونه‌ای که نقش آن، در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اداری، تربیت نفس و تزکیه درون، آشکار است.

در هنگام مطالعه کتاب، مسحور و از خود بی‌خود شدم. آن شخصیت بزرگ را دیدم که توان کشش این ظرف سنگین جز او نیست را به دوش دارد. یکه و تنها در زمین جہات در برابر افراد تبهکار می‌ایستد. او، همان کسی است که در بیابان تنهایی برای یاری ستمدیده‌ای فریاد می‌کشد و در عالم طرد می‌شود، زیرا جز او هیچ کس با خلق نبوی و ارزش‌های رسالت خون‌گرفته است. تنها و تنها اوست که با آن تربیت شده و به آن التزام دارد.

هنگامی که لباس کهنه و مندرس در بردارد و خود با دست‌های مبارکش کفش‌های خود را وصله می‌زند، همان کفش پاره را بر حکومت ترجیح می‌دهد، مگر اینکه حقی برپا دارد یا باطلی را بزوداید(چنانکه در خطبه ۳۳ هنگام خروج از جنگ بصره می‌فرماید) گویی برخورد حق و باطل، تمام اوقات او را به خود مشغول داشته و به هیچ چیز دیگر نمی‌اندیشد. اومی فرماید:

«پرده باطل را می‌درم، تاحق را از پهلوی آن بیرون کشم.» (خطبه ۲۳)
برای آن حضرت، عدالت مطرح است، عدالتی که نظام استقرار اجتماعی

در تمام جوامع انسانی به آن نیاز دارد و سبب قوام قوانین و ارزش‌ها است. عدالت، اراده و حرکت صحیح پدید می‌آورد، سیاست خارجی و داخلی و اجتماعی را سامان می‌دهد و برنامه‌ریزی اقتصادی را آموزش می‌دهد، با کمک آن پا می‌گیرد.

از این منظر، به اساس و حقیقت نهج البلاغه بی‌بردم و عنایت دین به جوهر انسانیت را به نیکی یافتم. یعنی آن اراده و تصمیمی که به اعتبار آن، انسانیت تحقق می‌یابد، انسان از قید و بند شهوات آزاد می‌شود و اتحاد جامعه اسلامی و حیات اجتماعی وشکوفایی محفوظ می‌ماند.

■ **ششمان‌علی(ع) چه‌کسانی‌بودند**

افراد و گروه‌های زیر بودند:

۱- معاویه وامویان و کسانی که طرفدار آنان بودند. اینان با سوءاستفاده از رویداد قتل عثمان، پیراهن او را بالا بردند و گروهی از مردم را در این راستا برانگیختند، مردمی که به علت فتوحات عیدیه به مال حرام عادت کرده بودند. همچنین در وادی شهوات نفس – که مدت‌ها توسط تعالیم اسلامی کنترل می‌شد – پیش می‌رفتند.

پرده طمع‌های آنان که پیش از آن، توسط قوانین اسلامی و شرعی نشان می‌گردید، دریده شده بود. در نتیجه به آنجا رسیدند که جرأت یافتند، پای از حریم حق بیرون گذارند، چرا که تنها ضعیف‌ترین مردم، بیشترین کسانی بودند که از حدود الهی خارج می‌شدند.

۲- خوارج، اینان در اصل، یاران امام بودند که باحکمت مخالفت کردند. البته امیرالمؤمنین، خود با حکمت مخالف بود. اما فرجام کار خوارج چنین شد که در عمل به لشکر وارد وی جنگی معاویه کمک‌می‌کردند.

۳- طمعکاران و کسانی که به خلافت چشم طمع داشتند. باور اینان بر آن بود که سابقه‌شان در دین و دنیا، از معاویه بیشتر است. خود را هم شان امام علی در امر خلافت می‌دانستند.

۴- فرصت طلب‌ها، همان‌ها که همواره بر امواج حادثه‌ها سوارند و از آب گل آلود ماهی می‌گیرند. در این مرحله، امام با تمامی وجود، عمق فتنه را یافت و در همه خطبه‌ها و نامه‌ها و اندرزهایش مردم را به آن توجه داد. کسی که کتاب نهج البلاغه را بخواند، این حقیقت را – که مهم‌ترین حقایق است – بخوبی

می‌بیند. امام‌امیرالمؤمنین می‌فرماید: «ای مردم! در راه هدایت، از کمی تعداد نهراسید، چرا که مردم برگرد سفره‌ای جمع شده‌اند که سیری آن طولی نخواهد کشید و گرسنگی آن به درازا می‌انجامد.» (خطبه ۲۰۱)

«به شما نشان داده شد، اگر چشم بی‌نا داشتید. به شما شنوانده شد، اگر گوش شنوا داشتید و هدایت شدید، اگر هدایت پذیر بودید.» (حکمت ۱۵۷، خطبه ۲۰)
«سبکبار شوید تا ملحق شوید و بیبوندید.» (خطبه ۲۱)

■ **مقابله‌باغی‌سازم‌اجرای‌عدالت**

وحشتناک‌ترین چیزی که بر شما بیم دارم، هوی پرستی و آرزوی دراز است. پیروی هوی، شما را از راه حق، بازمی‌دارد و آرزوی دراز، فراموشی آخرت را در پی می‌داند...

«پس فرزندان آخرت باشید و خود را برای آن مهیا کنید و دل به دنیا نبندید، چرا که در روز قیامت، هر فرزندی در نهایت به مادرش می‌پیوندد.» (خطبه ۴۲)
عثمان از هر طرف به راه‌انداختند – شامل افراد و گروه‌های زیر بودند:

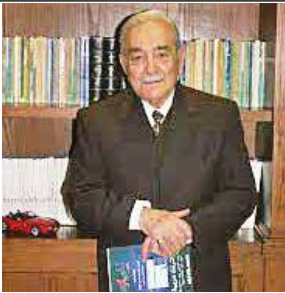
۱- معاویه وامویان و کسانی که طرفدار آنان بودند. اینان با سوءاستفاده از رویداد قتل عثمان، پیراهن او را بالا بردند و گروهی از مردم را در این راستا برانگیختند، مردمی که به علت فتوحات عیدیه به مال حرام عادت کرده بودند. همچنین در وادی شهوات نفس – که مدت‌ها توسط تعالیم اسلامی کنترل می‌شد – پیش می‌رفتند.

پرده طمع‌های آنان که پیش از آن، توسط قوانین اسلامی و شرعی نشان می‌گردید، دریده شده بود. در نتیجه به آنجا رسیدند که جرأت یافتند، پای از حریم حق بیرون گذارند، چرا که تنها ضعیف‌ترین مردم، بیشترین کسانی بودند که از حدود الهی خارج می‌شدند.
۲- خوارج، اینان در اصل، یاران امام بودند که باحکمت مخالفت کردند. البته امیرالمؤمنین، خود با حکمت مخالف بود. اما فرجام کار خوارج چنین شد که در عمل به لشکر وارد وی جنگی معاویه کمک‌می‌کردند.

۳- طمعکاران و کسانی که به خلافت چشم طمع داشتند. باور اینان بر آن بود که سابقه‌شان در دین و دنیا، از معاویه بیشتر است. خود را هم شان امام علی در امر خلافت می‌دانستند.
۴- فرصت طلب‌ها، همان‌ها که همواره بر امواج حادثه‌ها سوارند و از آب گل آلود ماهی می‌گیرند. در این مرحله، امام با تمامی وجود، عمق فتنه را یافت و در همه خطبه‌ها و نامه‌ها و اندرزهایش مردم را به آن توجه داد. کسی که کتاب نهج البلاغه را بخواند، این حقیقت را – که مهم‌ترین حقایق است – بخوبی

http://irannewspaper.ir

editorial@irannewspaper.ir



“

علی(ع)، همان کسی است که در بیابان تنهایی برای یاری ستم‌دیده‌ای فریاد می‌کشد و در عالم طرد می‌شود، زیرا جز او هیچ‌کس با خلق نبوی و ارزش‌های رسالت خون‌گرفته است. تنها و تنها اوست که با آن تربیت شده و به آن التزام دارد.

هنگامی که لباس کهنه و مندرس در بردارد و خود با دست‌های مبارکش کفش‌های خود را وصله می‌زند، همان کفش پاره را بر حکومت ترجیح می‌دهد، مگر اینکه حقی برپا دارد یا باطلی را بزوداید

مردم! به روزگاری کینه توز و زمانه‌ای ناسپاس رسیده‌ایم که نیکوکار را بدکردار می‌شناسند و ستمگر به تجاوز و سرکشی خود می‌افزاید.» (خطبه ۳۲)

«أف بر شما کوفیان‌با ده! که فراوانی سرزنش‌ها خسته شدم! آیا به جای زندگی جاویدان قیامت، به زندگی زودگذر دنیا رضایت دادید و به جای عزت و سربلندی، بدبختی و ذلت را برگزیده‌اید؟... به شتران بی‌ساریان می‌مانید که هر گاه از یک طرف جمع‌آوری گردید، از سوی دیگر پراکنده می‌شود.» (خطبه ۳۴)

«گرفتار کسانی شدم که چون امر کنم فرمان نمی‌برند و چون آنها را فرامی‌خوانم، پاسخ مثبت نمی‌دهند. ای مردم بی‌اصل و ریشه! برای باری پروردگارتان در انتظار چه چیز نشسته‌اید؟ آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد یا غیرتی که شما را به خشم آورد؟ در میان شما به پای خیزم و فریاد می‌کنم و از شما یاری می‌خواهم، اما به سخنانم گوش نمی‌سپارید و فرمان مرا نمی‌برید... تا آنکه پیامدهای ناگوار آشکار شود. نه به کمک شما می‌توان انتقام خوبی را گرفت و نه به یاری شما می‌توان به هدف رسید.» (خطبه ۳۹)

هنگامی که این بزرگمرد، سنگینی این مرحله تاریخی را بر دوش می‌کشد، می‌داند که باید در میدانی بجنگد که احتمال شکست ظاهری در آن هست؛ چرا که خیانت حاکم است و انسانیت، مغلوب. با این همه، امام ابدأ در نظر ندارد که تجاوز بحق کسی شود، بلکه با تمام توان برای استوار ساختن میزان عدل می‌کوشد. در پرتو همین فهم بلند و پر معنی، این حقیقت برجسته را از کلام گهربارش در می‌یابیم.

«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید. اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران، حجت را بر من تمام نمی‌کردند؛ اگر خداوند از عالمان عهد و پیمان گرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند. مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم، آن را رها می‌کردم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌ساختم. آنگاه می‌دیدید که دنیاى شما نزد من، از آب بی‌بسی عطسه بزى بی‌ارزش‌تر است.» (خطبه ۵)

■ **عدل، ستون استوار جهان**

عدالت چیست، اگر معنای گسترده‌ای باشد؟ چه کسی می‌تواند آن را تبیین کند، غیر از کسانی که بر عدالت خود تسلط یافته‌اند؟ آیا عدل در نفس انسان و شخصیت وجودی او، معنای دیگری غیر از تثبیت آن در جاده حق دارد؟ آیا برای انسان‌ها چیزی بیش از اقامه عدل و سعادت استوار است؟

در عرصه دین و سیاست واجتماع نداشته باشد؟ چه کسانی می‌تواند آن را تبیین کند، غیر از کسانی که بر عدالت خود تسلط یافته‌اند؟ آیا عدل در نفس انسان و شخصیت وجودی او، معنای دیگری غیر از تثبیت آن در جاده حق دارد؟ آیا برای انسان‌ها چیزی بیش از اقامه عدل و سعادت استوار است؟
در عرصه دین و سیاست واجتماع نداشته باشد؟ چه کسانی می‌تواند آن را تبیین کند، غیر از کسانی که بر عدالت خود تسلط یافته‌اند؟ آیا عدل در نفس انسان و شخصیت وجودی او، معنای دیگری غیر از تثبیت آن در جاده حق دارد؟ آیا برای انسان‌ها چیزی بیش از اقامه عدل و سعادت استوار است؟
در عرصه دین و سیاست واجتماع نداشته باشد؟ چه کسانی می‌تواند آن را تبیین کند، غیر از کسانی که بر عدالت خود تسلط یافته‌اند؟ آیا عدل در نفس انسان و شخصیت وجودی او، معنای دیگری غیر از تثبیت آن در جاده حق دارد؟ آیا برای انسان‌ها چیزی بیش از اقامه عدل و سعادت استوار است؟

ایران فرصت‌ها

بنگرید:

«بدانید! آن کس که خود را یاری نکند و پند دهنده و هشدار دهنده خویش نباشد، دیگری هشدار دهنده و اندرزدهنده او نخواهد بود.» (خطبه ۹۰)

«به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با تمام آنچه در زیر آسمان است به من بدهند تا آنکه در حد بیرون کشیدن پوست جویبی از دهان مورچه‌ای نافرمانی خدا کنم، این کار را نخواهم کرد... پناه بر خدا از فرو خفتن عقل و زشتی لغزش‌ها.» (خطبه ۲۲۴)

حضرتش در وصیت به فرزندان‌ش، سخنی دارد که تقید فعل به وقوع ضرر جرم را در آن می‌توان دید:

«ای پسران عبدالمطلب! می‌اداپس از من دست به خون مسلمانان فروربید به بهانه اینکه بگویید امیرالمؤمنین کشته شد. شاید بدانید! جز کشنده من، دیگری نباید کشته شود... درست بنگرید! اگر من از ضرت او جان دادم، او را تنها یک ضرت بزیند و دست و پا و دیگر اعضای او را قطع نکنید، چرا که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: بپرهیزید از قطع اعضای مرده، گر چه سگ بیمار باشد.» (نامه ۴۷)

هنگامی که عدل در نفس انسان ملکه می‌شود، حتی در حالتی مانند آن حالت دشوار امیرالمؤمنین نیز میزان عدالت از کار نمی‌افتد.

از سوی دیگر، به عدالت حضرتش در اموال و تقسیم قی، مسلمانان بین خودشان و در بین خانواده و نزدیکان خود بنگرید. در نامه‌ای به یکی از فرماندهان خود در فارس می‌نویسد:

«و آگاه باش! حق مسلمانی که نزد من یا پیش تو باشد، در تقسیم بیت‌المال یکسان است.» (نامه ۴۳)

او به عامل خود در بصره می‌نویسد:

«بدان! هر مامومی امامی دارد که به او اقتدا می‌کند. آگاه باش که امام شما از دنیا به دو جاسه کهنه و از غذا به دو قرص نان اکتفا کرده‌اند. بدانید که شما بر این امر، توان ندارید. ولیکن با ورع، کوشش و عفت و پاکدامنی خود به من کمک رسانید.» (نامه ۲۵)

و به یکی از کارگزاران خود در امر مالیات می‌نویسد:

«در روابط خود با مردم، انصاف به کار برید... چرا که شما خزانه داران مردم و نمایندگان امت و سفیران حاکمان هستید.» (نامه ۵)

و به مالک اشتر - در هنگام عزیمت برای زمامداری مصر – فرمود: «با خدا، با مردم، با خویشاوندان نزدیک و با افرادی از رعیت خود که دوستان داری، انصاف را رعایت کن. که اگر چنین نکنی، ظلم کرده‌ای.

باید در میان امور، امری را بیش از همه دوست بداری که در حق، بیش از دیگران میانه‌روی کرده، در عدالت از بقیه گسترده‌تر باشد و رضایت مردم را بیش از امور دیگر جلب کند... نباید بد و خوب در نزد تو یکسان باشد. این گونه برخورد، نیکوکاران را در نیکوکاری می‌رغبت می‌سازد و بدکاران را در بدکاری تشویق می‌کند.» (نامه ۵۳)

«باید به تلاش در جهت آبادانی زمین بیشتر از گردآوری خراج توجه کنی، چرا که خراج، جز با آبادانی فراهم نمی‌شود و کسی که بخواد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب و بندگان خدا را نابود خواهد کرد.» (نامه ۵۳)
عدالت به این معنای، تمام مقصود است. حرکت بر این اساس، راه درست است و برترگترین هدف، حفظ حیات و شکوفایی آن است. پس با آزادسازی درون از شهوات بی‌ارزش و ارتقای نفس انسان که مشغول به هوای نفس نباشد، حقیقت الهی جلوه می‌کند، چه در درون و چه در بیرون که براساس عدالت استوار است. بدین سان، اراده الهی در درون ما، زندگی ما و جوامع ما بروز می‌یابد. و این حقیقت، عصاره و لب لباب کتاب نهج‌البلاغه است.

✦ دکتر عبدالکریم اشتر(۱۹۲۹-۲۰۱۱) دانشمند سوری و استاد برجسته ادبیات عرب در دانشگاه هافره ، صاحب تالیفات بسیاری می‌باشد.از وی تاکنون کتابی در مورد اشعار دعبل خزاعی به فارسی ترجمه شده و مقاله فوق ترجمه فصلی از کتاب وی پیرامون نهج البلاغه حضرت علی (ع) می‌باشد. آثار وی جوایز ادبی با ارزشی را به خود اختصاص داده است.وی چندی پیش در مصر بدروند حیات گفت اما آثارش همچنان در دانشگاه های کشورهای عربی تدریس می‌شوند.